موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

بولتن ویژه

شماره : ۸۳/۱۰۴/۵۸ فروردین ۱۳۸۴

روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی
چالش‌های ژئوپولیتیک و
چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی

این بولتن، پژوهشی است که توسط موسسه بروکینگز درخصوص بررسی واکنش چین و روسیه نسبت به حضور آمریکا در آسیای مرکزی - شرقی صورت پذیرفته است.

تلفن : ۴ـ۲۸۶۳۲۸۰
نشانی اینترنت :
www.tisri.org
پست الکترونیکی :
info@tisri.org

روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی: چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی

سلسله انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران: سیاست جهانی؛

باگاتوروف، آلکسی دماسفنوویچ، ۱۹۵۴ - م
Bogaturov, Aleksei Demosfenovich
بولتن ویژه: روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی: چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی/ [آلکسی دماسفنوویچ باگاتوروف]؛ نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، معاونت پژوهشی.- تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.
۵۵ ص. - (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۱۵۸، سیاست جهانی؛ ۸۷)
ISBN: 964-8680-51-5: ۲۵۰۰۰ ریال
عنوان به انگلیسی: International Velations in Central-Eastern Asia: Geopolitical
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. آسیای مرکزی - روابط خارجی - ۱۹۹۱م. ۲. خاور دور - روابط خارجی - ۱۹۹۱م. ۳. روابط بین‌الملل الف. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. ب. عنوان. ج. عنوان: روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی: چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی.
۹ب۲ب/ ۴/ DS ۳۲۹ ۳۲۷/۹۵۸
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۱۸۵ ـ ۸۴م

انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۲۸۵۲۲۴۳، نمابر: ۲۸۶۳۲۸۰

نشانی اینترنت: www. tisri. org پست الکترونیک: info@tisri. org

این بولتن ترجمه‌ای است از:

Internatioanal Relations in Central – Eastern Asia: Geopolitical Challenges and Prospects for Political Cooperation, by Dr. Alexei Bogaturov, A. D. June 2004

بولتن ویژه: روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی: چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی

نظارت و اجرا: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی

صفحه‌آرا: علی‌اکبر حسینیه فراهانی

حروفچین: زهره اسماعیل‌زاده

چاپ نخست: فروردین ماه ۱۳۸۴

شماره: ۸۳/۱۰۴/۵۸

شابک: ۵ ـ ۵۱ ـ ۸۶۸۰ ـ ۹۶۴

کد بازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: BB00020051602100519

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

«روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی: چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی» پژوهشی است که توسط دکتر آلکسی بوگاتوروف[1]، استاد مدعو مرکز مطالعات سیاسی شمال شرق آسیا (وابسته به مؤسسه بروکینگز) انجام شده است. بوگاتوروف در این پژوهش به روند حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی ـ شرقی پرداخته و تلاش نموده تا نحوه عکس‌العمل چین و روسیه به این حضور را تحلیل نماید. در این راستا، تاریخچه‌ای از شکل‌گیری پنج کشور مسلمان‌نشین ترکمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان و ازبکستان به‌همراه معاهدات و سازمان‌های منطقه‌ای از قبیل سازمان شانگ‌های، جامعه اقتصادی اوراسیا، سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی و غیره ارائه شده و مسائل منطقه‌ای از قبیل توسعه اسلام‌گرایی افراطی، قاچاق مواد مخدر، مناقشات مرزی، فعالیت گروه‌های تروریستی، اختلافات قومی و سیاسی مورد نقد و بررسی

---

1. Alexei Bogaturov

قرار گرفته است. در ادامه نقش آتی ناتو و رویکردهای چین، روسیه، اروپا و آمریکا به منطقه بیان شده است که می‌تواند باعث به‌وجود آمدن نهادها و سازمان‌های امنیتی جدید در منطقه گردد و آینده برخی کشورها و پیمان‌ها را در سطح بین‌المللی دگرگون نماید. امید است این پژوهش مورد توجه کارشناسان مسائل منطقه‌ای به‌ویژه مسائل آسیای مرکزی قرار گیرد.

بهزاد احمدی لفورکی

مدیریت بولتن‌ها

معاونت پژوهشی

مقدمه

ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ به‌گونه‌ای غیرمنتظره، ناگهانی و غیرقابل برگشت به «قدرتی در آسیای مرکزی» تبدیل شد. اهمیت استراتژیک پایگاه‌های نظامی آمریکا در ازبکستان و قرقیزستان هنگامی جلوه و نمود یافت که دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده در روزهای ۲۳ و ۲۴ فوریه سال ۲۰۰۴ از تاشکند دیدن کرد. آمریکا پایگاه‌های خود در ازبکستان و قرقیزستان را در پاییز سال ۲۰۰۱ مستقر ساخت. تحلیل‌گران مسائل آسیای مرکزی پس از دیدار رامسفلد از تاشکند، ازبکستان را به سطح «همکار واقعی» آمریکا در منطقه ارتقا دادند. [1] پس از انجام مذاکرات در ازبکستان، کالین پاول، وزیر خارجه ایالات متحده در ۱۷ مارس ۲۰۰۴ به پاکستان سفر کرد و در طی این سفر پاکستان را یکی از مهم‌ترین متحدان آمریکا در خارج از چارچوب ناتو توصیف نمود. ایالات متحده هم‌اکنون نگرش خود به آسیای مرکزی را تغییر داده است و از انجام فعالیت‌های پراکنده نظامی (مثلاً در افغانستان) به سمت نمایش قدرت نظام‌مندتر و سنتی‌تر در آسیای مرکزی پیش می‌رود. اکنون سؤال اینجاست که آیا دیگر قدرت‌های آسیای مرکزی یعنی روسیه که قدرت تاریخی این منطقه است و

چین که اخیراً به قدرتی در این منطقه تبدیل شده است ـ اقدامات اخیر ایالات متحده را به‌عنوان یک چالش ارزیابی خواهند کرد یا نه؟

«از آسیای میانه شوروی» تا آسیای مرکزی

در بخش اعظمی از قرن بیستم، قلمرویی که از غرب به دریای خزر و از شرق به چین منتهی می‌شد بخشی از امپراتوری روسیه و اتحاد شوروی بود. تعدادی از ایالت‌های پادشاهی در این منطقه قرار داشتند. (بخارا، خیوا و کوکند (Kokand)؛ همه این ایالت‌ها توسط امپراتوری روسیه تسخیر شدند و در اوایل دهۀ ۲۰ رسماً به اتحاد شوروی الحاق یافتند. ایالت‌های مذکور دولت ـ ملت نبودند بلکه می‌شود آنها را پادشاهی‌های فئودال چند قومی دانست.

هرکدام از این ایالت‌ها در نتیجۀ حکمرانی یک گروه (سلسله) بر واحدهای خاص تشکیل شده بودند و این واحدها نیز هرکدام توسط بیابان یا رشته‌کوه محاط شده بودند. جمعیت هر واحد از لحاظ قومی وضعیت مختلفی داشت؛ نزدیکی واحد به آب یکی از عوامل مؤثر مهاجرتی محسوب می‌شد به‌گونه‌ای که عامل نزدیکی به آب از عامل قومیت حاکم منطقه مهم‌تر بود. مردم محلی دارای حس تعلق به یک کشور (ملیت خاص) نبودند، «تفکر واحد»[1] اساس هویت این مردم را تشکیل می‌داد ـ هویت این مردم بیشتر هویتی محلی و سرزمینی بود نه هویتی قومی و فرهنگی.

در دهۀ ۳۰ بلشویک‌های شوروی با الهام از تفکر ویلسونی «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» و برای کسب حمایت مردم محلی، پنج جمهوری اتحاد شوروی را تأسیس کردند. هرکدام از این

---

1. Oasis thinking

جمهوری‌ها براساس قومیتی خاص ایجاد شده بودند: قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان. این جمهوری‌های جدیدالتأسیس، بخشی از اتحاد شوروی بودند ـ در عین‌حال این جمهوری‌ها به‌طور رسمی حق داشتند از اتحاد شوروی جدا شوند و به دولت‌های مستقل تبدیل شوند. به واقع پس از فروپاشی آرام اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، این پنج جمهوری به ناگهان به دولت‌هایی مستقل تبدیل شدند.

این کشورها که تجربهٔ اندکی از استقلال داشتند به‌سرعت به مجمع دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع (CIS) وارد شدند. مجمع کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) که پس از فروپاشی شوروی ایجاد شده بود، به‌واقع بیشتر یک سازمان بین‌المللی ضعیف بود تا کنفدراسیونی متشکل از جمهوری‌های تازه استقلال‌یافتهٔ شوروی سابق. در سال ۱۹۹۲ چهار کشوری که در منطقهٔ آسیای میانه شوروی سابق قرار داشتند (قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان) به‌همراه روسیه پیمانی به‌نام «معاهدهٔ تاشکند» را امضا کردند که طبق این پیمان، روسیه می‌توانست نیروهای خود را در این چهار کشور مستقر سازد.

ترکمنستان به این پیمان ملحق نشد. ترکمنستان اعلام بی‌طرفی کرد ـ (این بی‌طرفی از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شد) و مرزهای خود را برای همسایگانش گشود و نیروهای حافظ مرز خود را منحل کرد.

با این حال قزاقستان و قرقیزستان از نیروهای روسیه خواستند تا در کشورشان باقی بمانند. قزاقستان در سال ۱۹۹۲ پیمانی نظامی را با روسیه منعقد کرد. قرقیزستان در ابتدا به‌طور رسمی اعلام بی‌طرفی

کرد اما خیلی زود بر اتحاد خود با روسیه تأکید ورزید. دولت قرقیزستان متوجه شد که توانایی مقابله با جنگ‌سالاران خارجی را ندارد (این جنگ‌سالاران عمدتا در خاک ازبکستان و تاجیکستان هستند و گاهی اوقات کنترل آنان از دست دولت‌های متبوعشان خارج می‌شود).

بسیاری از نیروهای ضددولتی با استفاده از فرصتی که فروپاشی شوروی در اختیارشان گذاشت، تلاش کردند تا حکومت‌های کمونیست سابق را ساقط کنند. رژیم دیکتاتوری ترکمنستان به‌طور کامل گروه‌های مخالف را سرکوب کرد. در قزاقستان و قرقیزستان اصلاحات معتدلی صورت گرفت و رژیم‌هایی مبتنی بر «دمکراسی هدایت شده» قدرت را به‌دست گرفتند. در ازبکستان، قوی‌ترین فرقهٔ محلی، حکومت را به‌دست گرفت و رژیمی اقتدارگرا برسرکار آمد.

تاجیکستان خود را در بدترین وضعیت یافت. پس از سقوط حاکمان کمونیست به‌دست ائتلافی از لیبرال‌های معتدل و اسلام‌گرایان رادیکال در سال ۱۹۹۱، نبردی سهمگین بین فرقه‌های محلی آغاز شد. افراط‌گرایان مذهبی و رؤسای قبایل، لیبرال‌ها را به‌طور کامل از حکومت کنار زدند. پس از شش سال جنگ خونین داخلی، روسیه و ازبکستان دست به مداخله مستقیم نظامی زدند، روس‌ها و ازبک‌ها از یک‌سو از حکومت حمایت می‌کردند و از سوی دیگر در پی دستیابی مصالحه با مخالفان اسلام‌گرا بودند. به‌دنبال این مداخلات، نوعی توازن داخلی بین فرقه‌های محلی برقرار شد.

در سال ۱۹۹۷ موافقتنامه‌ای در این زمینه در مسکو امضا شد. جنگ داخلی در تاجیکستان به‌شدت تحت نفوذ تأثیر گروه‌های قومی

تاجیک بود؛ گروه‌های قومی تاجیک بخش عمده‌ای از جمعیت افغانستان یعنی کشور همسایهٔ تاجیکستان را تشکیل می‌دهند و این گروه‌ها مناقشات در تاجیکستان را تحریک می‌کردند. [۲]

در اواخر دهه ۹۰، وضعیت منطقه تا حد زیادی ثبات یافت بود. تنها منبع بی‌قانونی در درهٔ فرغانه و رشته‌کوه‌های اطراف آن باقی مانده بود. گروه‌های ساکن در این منطقه در برابر حکومت محلی مقاومت می‌کردند و در عین حال اجازه می‌دادند تا تبهکاران به‌راحتی از طریق مسیرهای کوهستانی به افغانستان رفت و آمد کنند. ثبات موجود در منطقه باعث شد تا ازبکستان کمک نظامی روسیه را ضروری نداند و بدین ترتیب ازبکستان در سال ۲۰۰۲ از معاهدهٔ تاشکند خارج شد؛ معاهده تاشکند در آن هنگام به «سازمان معاهدهٔ دفاع جمعی (CDTO)» تغییر نام داده بود.

پس از باثبات شدن منطقه، چین به‌طور فعال همکاری تجاری و اقتصادی خود با منطقه را توسعه داد و علیه جنبش اسلامی شدن با کشورهای منطقه همکاری کرد. چین در استان ژین جیانگ (xingiang) جمعیت قابل توجهی از مسلمانان را در خود جای داده است و به «اسلامی شدن» به‌عنوان خطری می‌نگرد که از جنوب (افغانستان و پاکستان) این کشور را تهدید خواهد کرد. روسیه نیز به مانند چین در مورد اسلام افراطی و افراط‌گرایی مذهبی، نگرانی‌هایی دارد. برخی از کشورهای کوچک‌تر منطقه علی‌رغم اینکه با پکن اختلافات مرزی دارند اما در مورد افراط‌گرایان اسلامی نگرانی دارند و تمایل دارند تا در مبارزه علیه تروریسم، با چین و روسیه همکاری کنند. حملات تروریستی علیه ایالات متحده در

سپتامبر ۲۰۰۱، محرکی قوی را به‌وجود آورد تا واقعیت‌های استراتژیک منطقه دوباره مورد ارزیابی قرار گیرد.

روسیه به‌عنوان قدرتی قاره‌ای در سازمان‌های «سرزمین اصلی» قدرتمندتر و پرنفوذتر است تا در سازمان‌های «حاشیه اقیانوسیه[1] روسیه در کانون سازمان معاهدهٔ دفاع جمعی (روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، بلاروس و ارمنستان) قرار دارد که این سازمان روسیه را دست‌کم با سه کشور کوچک‌تر آسیای مرکزی پیوند می‌دهد. مسکو به همراه پکن، حامیان اصلی سازمان همکاری شانگ‌های (روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان) هستند. در روز ۲۸ می ۲۰۰۴ روسیه (اجازه ورود به سازمان همکاری آسیای مرکزی را یافت؛ اعضای این سازمان (ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان) از سال ۱۹۹۴ به بعد عضو جدیدی نپذیرفته بودند. روسیه قوی‌ترین عضو جامعه اقتصادی اوراسیا (EEC) است که از اکتبر سال ۲۰۰۰ کارخود را آغاز کرده است؛ جامعه اقتصادی اوراسیا، روسیه، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و بلاروس را با هم متحد ساخته است (اوکراین، مولداوی و ارمنستان عضو ناظر این جامعه هستند). جامعه اقتصادی اوراسیا تا حدی با فضای اقتصادی مشترک[2] همپوشانی دارد؛ روسیه و قزاقستان در آسیا و اوکراین و بلاروس در اروپا هستند (اوکراین و بلاروس در سپتامبر ۲۰۰۳ به اتحادیه اروپا پیوستند). رابطه دوجانبهٔ «ویژه‌ای» بین روسیه و قزاقستان وجود دارد (معاهدهٔ نظامی ـ سیاسی ۱۹۹۲)، در عین‌حال مسکو براساس معاهدهٔ سیاسی (نظامی) سال ۲۰۰۱ با پکن همکاری دارد.

---

1. Pacific Rim
2. Common economic Space

آسیایی شدن ناتو

چهار عامل جدید در حال شکل‌دهی دوباره به چشم‌انداز امنیت منطقه‌ای در دهۀ اول قرن بیست و یکم هستند. نخست، پس از حمله نظامی آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، ایالات متحده به منطقه‌ای استراتژیک در شمال غربی چین وارد شد و امید چین را برای افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی به کشورهای کوچک‌تر واقع در مرزهای غربی، کم‌رنگ ساخت. هم‌اکنون ایالات متحده می‌تواند از دو مکان به‌طور مستقیم بر امنیت چین تأثیرگذار باشد ـ شمال غرب یا «آسیای درونی» (ژین جیانگ یا «سرزمین قلب» چین و همچنین از منطقۀ جنوب شرق (تایوان یا «سرزمین حاشیه‌ای» چین). به بیان استراتژیک، منطقه «قدیمی» آسیای شرقی اکنون به‌عنوان حائل امنیتی از منطقه «قدیمی» آسیای مرکزی جدا نبوده و هیچ موضوع امنیتی در مرزهای شمال غربی چین بدون درنظر گرفتن حضور نظامی آمریکا در کشورهای آسیای مرکزی، قابل حل و بررسی نیست.

«آسیای مرکزی ـ شرقی» هم‌اکنون یک منطقۀ امنیتی غیرقابل تفکیک و متفرد است و به‌عنوان حوزه‌ای از تعامل سیاسی و اقتصادی شناخته می‌شود. قابل توجه است که موضع دیپلماتیک و استراتژیک روسیه در منطقه ژئوپلیتیکی «جدید»، قوی‌تر از منطقه «قدیمی» است؛ منطقه «قدیمی» به‌صورت «آسیای شمال شرقی» یا «شرق دور» تعریف می‌شد.

عامل دوم عبارت است از اینکه آسیای مرکزی ـ شرقی هم‌اکنون به منطقه‌ای بی‌همتا تبدیل شده است که در آن سه قدرت عمدۀ دنیا ـ یعنی ایالات متحده، چین و روسیه ـ دغدغه‌های امنیتی خود را تعریف کرده‌اند و گهگاه دغدغه‌های امنیتی مشترکی دارند. علاوه بر

این، چین و ایالات متحده روابط قوی تجاری و اقتصادی دارند، در عین حال روابط روسیه و چین بیشتر به حوزه‌های فروش تسلیحات، همکاری نظامی ـ فنی، دانش و فناوری، فعالیت‌های ضدتروریستی و پروژه‌های همکاری دوجانبه و چندجانبه در آسیای مرکزی و شرق دور، مربوط می‌شود.

هر سه قدرت عمدهٔ جهان، تروریسم بنا شده برپایهٔ تعصب مذهبی را دشمن اصلی خود می‌دانند و اعلام داشته‌اند که آسیای مرکزی ـ شرقی منطقه‌ای بالقوه خطرناک است که اگر اقدامات پیشگیرانه در مورد آن صورت نگیرد آنگاه شبه نظامیان اسلامی بر این منطقه تسلط خواهند یافت. در حالی‌که چین و روسیه به‌طور رسمی بر اقدامات دولت بوش در عراق مهر تأیید نزده‌اند اما هر دو کشور از سیاست‌های آمریکا در افغانستان حمایت می‌کنند. مسکو و پکن مشتاقند تا در مبارزه علیه تهدید اسلام سیاسی با آمریکا همکاری کنند اما هر دو کشور در مورد استراتژی‌های یک‌جانبه و قهرآمیز واشنگتن در مبارزه با تروریسم به‌شدت نگرانند. سیاستمداران روسی و چینی از استراتژی «اقدام پیش‌دستانه» دولت بوش انتقاد کرده‌اند و معتقدند که این استراتژی به منافع ملی روسیه و چین و همچنین ثبات بین‌المللی آسیب می‌زند. استراتژی اقدام پیش‌دستانه بر پایه ارزیابی‌های ریاست جمهوری بوش و مشاوران نزدیکش بنا شده است.

سوم اینکه، روابط بین‌المللی در آسیای مرکزی ـ شرقی به‌شدت تحت تأثیر نیازهای مرتبط با انرژی و خواست کشورهای ذی‌نفع در زمینهٔ انرژی از جمله ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است.[۳] چین به مصرف‌کننده عمدهٔ انرژی تبدیل شده است و به نفت و گاز

روسیه، قزاقستان و ترکمنستان نیاز دارد.[۴] ژاپن برای دستیابی به منافع انرژی روسیه با چین در حال رقابت است و در عین حال ژاپن سعی دارد تا به منابع انرژی کشورهای کوچک‌تر منطقه نیز دست یابد. شرکت‌های آمریکایی در تلاشند تا مشارکت خود را در پروژه‌های توسعهٔ انرژی تضمین کنند و در این میان به کشورهای حاشیه دریای خزر اهمیت بیشتری می‌دهد و توجه زیادی به روسیه ندارند. شرکت‌های خصوصی و دولت فدرال روسیه توجهی خاص و بی‌سابقه را به منابع نفت و گاز سیبری شرقی مبذول داشته‌اند و این منابع را به منزلهٔ ابراز افزایش نقش اقتصادی و سیاسی روسیه در آسیا ارزیابی می‌کنند. نقش سیاسی و اقتصادی روسیه در آسیا در دههٔ ۹۰ به‌دنبال کاهش حضور نظامی این کشور در شرق دور، تضعیف شد.[۵] روسیه اروپایی (مناطق شاهزاده نشین مسکو) به‌طور سنتی سرزمین قلب روسیه محسوب می‌شود اما به‌نظر می‌رسد سرزمین قلب روسیه اکنون «به سمت شرق در حال حرکت است» و به منابع نفت و گاز سیبری نزدیک می‌شود ـ منابع انرژی سیبری هم‌اکنون بودجهٔ فدرال روسیه را تأمین می‌کند و شرکت‌های نفت و گاز روس را به بازیگران قدرتمندی در بازار بین‌المللی تبدیل ساخته است. روسیه به بازیگر فعال‌تری در آسیا تبدیل می‌شود؛ روسیه به‌شدت علاقه‌مند است تا در سیبری و استان‌های شرقی خود توسعهٔ صنعتی انجام داد و ثبات در آسیای مرکزی ـ شرقی را در راستای منافع خود می‌بینند.

به‌نظر متخصصان انرژی، منافع نفت و گاز منطقه خزر از اهمیتی جهانی برخوردار است. در آینده‌ای نزدیک، اروپای غربی، ایالات متحده و چین به این منابع وابسته خواهند بود. ذخایر نفتی این منطقه

عمدتاً در «ساحل شرقی» دریا واقع شده‌اند و از لحاظ جغرافیایی به آسیای مرکزی تعلق دارند. مناقشات پرشمار در مناطق همسایه با منطقه دریای خزر سبب شده است تا توسعهٔ میادین نفتی و گازی این منطقه و همچنین انتقال مقادیر استخراج شدهٔ انرژی، با مشکل روبه‌رو شود. برخی از نویسندگان انتظار دارند تا بر سر مسئله مسیرهای انتقال انرژی به غرب، جنوب و شرق این منطقه، بین کشورهای بزرگ از جمله چین، روسیه، ایالات متحده، پاکستان و هند، رقابت‌های سخت و جدی صورت گیرد. برخوردهای قهرآمیز بین دولت‌های این منطقه بر سر مسائل سرزمینی و سلطهٔ سیاسی و همچنین عدم اعتماد تاریخی موجود در منطقه و خصومت‌های قومی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مذهبی، رقابت‌های مذکور در زمینهٔ انرژی را بغرنج و پیچیده خواهد کرد. وجود ثبات در این منطقه وسیع که از لحاظ انرژی دارای اهمیت است به پیش‌شرط اساسی برای توسعهٔ پایدار اقتصاد و نظام جهانی تبدیل خواهد شد.

چهارم اینکه، ناتو و به‌طور دقیق‌تر، کشورهای عمده ناتو در سال‌های اخیر با توسعهٔ مناطق مسؤلیت استراتژیک غیررسمی خود از اروپای مرکزی و شرقی و بالکان به سمت خاورمیانه، آسیای مرکزی ـ شرقی (مناطقی اطراف افغانستان و ازبکستان) و آسیای جنوبی (افغانستان و پاکستان)، نقش استراتژیک مشخصی را در آسیای داخلی برای خود قائل شده‌اند. روسیه که بین دو منطقه‌ای قرار گرفته است که ناتو در آن مسؤلیتی غیررسمی را پذیرفته است، سعی دارد تا حضور خود در منطقه را حفظ کند.

روسیه هم‌اکنون در تاجیکستان حضور نظامی دارد، با قزاقستان اتحادی دوجانبه برقرار کرده است و دارای روابط امنیتی «ویژه‌ای» با

قرقیزستان است ـ قرقیزستان پایگاه‌های نظامی در اختیار روسیه قرار داده است. روسیه همچنین در سازمان معاهده امنیت دسته‌جمعی (CSTO)، نقش اصلی را ایفا می‌کند. سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی از شش کشور مشترک‌المنافع تشکیل شده است: روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ارمنستان و بلاروس. اگر معیار جهان دو قطبی را در نظر بگیریم آنگاه مهم‌ترین ویژگی چشم‌انداز استراتژیک این منطقه عبارت است از اینکه قرقیزستان در حال حاضر به‌طور همزمان میزبان پایگاه‌های آمریکایی و روسی در منطقه است. بدین ترتیب قرقیزستان به‌گونه‌ای خاص، نظام امنیتی را که روسیه در مرکز آن قرار دارد به طرح امنیتی همکاری‌جویانه به رهبری ایالات متحده مرتبط خواهد کرد.

درست یا غلط، قضاوت‌های کنونی در مورد «اروپایی‌زدایی» اولویت‌های بین‌المللی واشنگتن برپایهٔ واقعیت‌های مشخص صورت گرفته است. به‌واقع، جنگ‌های اخیر ایالات متحده در افغانستان و عراق نشان می‌دهد که ایدهٔ بحث‌انگیز تحول ناتو اکنون به واقعیت نزدیک‌تر شده است. [۶] تبعات سیاسی پیشروی ائتلافی از دولت‌های ناتو به رهبری ایالات متحده در آسیا، از حد انتظارات فراتر رفت. جنگ‌های ایالات متحده و بریتانیا در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ که با حمایت گروهی از اعضای ناتو انجام شد، نشان داد که جهت اتحادها به سمت آسیا در حال تغییر است.

نکتهٔ جالب اینجاست که اعضای جدید ناتو در اروپای شرقی که از عملیات نظامی ایالات متحده در عراق حمایت کردند از درک تبعات اقدامشان عاجز بودند. اگر این کشورها می‌دانستند که حضور بیشتر ناتو در آسیا از نقش ناتو به‌عنوان یک مجموعه امنیتی صرفاً

اروپایی ـ که هدفش حفظ ثبات در اروپاست خواهد کاست آنگاه حمایت کمتری از واشنگتن به‌عمل می‌آوردند. آسیایی شدن کنونی ناتو به‌همراه خود کارکردهایی آسیایی و جهانی برای این سازمان به ارمغان خواهد آورد که اهداف اولیه تأسیس ناتو در پنجاه سال پیش را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. [۷] ایالات متحده دیگر به‌گونهٔ قدیمی ناتو احتیاج ندارد. پیمان آتلانتیک شمالی برای تفکر امنیتی امروز، نقش کافی و وافی ندارد. ناتو یا باید نقش‌های ژئوپلیتیکی جدیدی (به‌ویژه در مناطق مرتبط با چین) بپذیرد و یا اینکه باید منتظر در حاشیه قرار گرفتن کامل خود باشد.

معضل اروپاییان در این بخش به عدم تقارن‌های موجود بین فرایند همگرایی اروپا و تفکر اروپایی مربوط می‌شود. از لحاظ اقتصادی، اروپاییان معتقدند که حضور آنها در آسیا قوی‌تر، موفق‌تر و پخته‌تر بوده است. اروپاییان به‌ندرت نقش سیاسی در آسیای مرکزی ایفا کرده‌اند اما حضور سیاسی و نظامی آنها در آسیای جنوب شرقی و آسیای جنوبی مشهود بوده است. اتحادیه اروپا ممکن است برای تصاحب برتری اقتصادی در آسیای مرکزی وارد رقابت شود ـ این اقدام در تضاد با گرایش‌های «آتی» اتحادیه اروپا قرار ندارد.

با این حال، ناتو یک سازمان دفاعی است. پس از جنگ جهانی دوم، مشارکت نظامی و تعهدات امنیتی، به‌ویژه مشارکت‌ها و تعهداتی که مربوط به خارج از حوزهٔ «تعریف سنتی از اروپا» باشد، همیشه برای اروپایی‌ها بحث‌برانگیز بوده است. به‌منظور برآورده ساختن توقعات آمریکا از ناتو، هر یک از اعضای ناتو باید بتوانند گونه، میزان و شدت مشارکت خود در عملیات‌های ناتو در آسیا را مشخص کنند و در این کار باید آزادی و انعطاف‌پذیری بیشتری داشته باشد.

فقدان انسجام بین کشورهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر در ناتو و فقدان انسجام بین کشورهای اروپایی و ایالات متحده ممکن است به ارتباط غیررسمی، عمیق و گسترده یا نوعی «رابطهٔ ویژه» بین روسیه و ناتوی تحت رهبری ایالات متحده منجر شود. البته رویداد فوق در صورتی انجام می‌پذیرد که روسیه به مانند امروز عضویت در ناتو را در دستور کار سیاسی خود قرار نداده باشد.

آسیایی شدن ناتو خبرخوبی برای دولت‌های بالتیک نیست ـ دولت‌های بالتیک طی ده تا پانزده سال گذشته تلاش کرده‌اند تا دیگران و خود را متقاعد کنند که مأموریت اصلی ناتو، حفاظت از آنها در برابر گسترش روسیه به سمت غرب است. به‌نظر می‌رسد که چین و دولت‌های عربی نسبت به گسترش روزافزون ناتو در آسیا، اقبال نشان نداده‌اند. مداخله سیاسی و نظامی ایالات متحده و اروپا در جهان عرب می‌تواند به ساختاربندی دوبارهٔ روابط بین اعراب منجر شود که این مسئله به نوبهٔ خود خصومت‌های اعراب نسبت به غرب را دامن خواه زد، خصومت‌هایی بین خود اعراب پدید خواهد آورد. و ناامنی را در خاورمیانه افزایش خواهد داد. حضور ناتو در آسیای مرکزی برای چین به منزلهٔ اعمال محدودیت‌هایی بر استراتژی نفوذ چین به سمت غرب است؛ یکی از اهداف اصلی استراتژی چین برای نفوذ به سمت غرب، تضمین دسترسی چین به منافع انرژی منطقه خزر است.

اروپایی‌ها نیز از آسیایی شدن ناتو خشنود نیستند و در برابر این فرایند مقاومت می‌کنند یا دست‌کم روند تغییرات را کندتر می‌سازند. آمریکایی‌ها، مخالفت اروپاییان را مشروع و قابل درک می‌دانند اما این مسئله نمی‌تواند نگرش‌های دولت جمهوری‌خواه آمریکا را تغییر

دهد. سیاستگذاران واشنگتن نگرش یکجانبه‌گرایانه را برگزیده‌اند. در نظر آنان، تمایزات و تفاوت‌های ظریف بین گونه‌های مختلف «امنیت» (جهانی، منطقه‌ای، ملی، داخلی و بین‌المللی)، معنای خود را از دست داده‌اند.

اکنون آمریکایی‌ها نگرانی‌های بیشتری در آسیا دارند تا در اروپا. تهدیدات عمده‌ای که ثبات اروپا را به‌خطر بیندازد در حال حاضر وجود ندارد؛ البته برخی اختلافات محدود و کم اهمیت وجود دارد که از «مباحثات داخلی» اروپا منشعب می‌شود (به‌عنوان مثال، اقلیت‌های قومی، جدایی‌طلبی در مقیاس کوچک، ناآرامی اجتماعی و غیره). اروپا اکنون به مکانی آرام تبدیل شده است، «پشت جبهه‌ای آرام و توأم با صلح» در پشت‌سر ایالات متحده.

«خطوط مقدم» استراتژیک و ژئوپلیتیک اکنون به سمت دریای خزر و بیابان‌ها و کوهستان‌های بین آسیای مرکزی در شمال و منطقه کشمیر مورد مناقشهٔ هند و پاکستان در جنوب، در حال حرکت است. علاوه بر این، آمریکایی‌ها نسبت به روسیهٔ مردد، چین در حال خیزش، آسیای جنوبی هسته‌ای و ژاپنی که در اندیشهٔ استقلال (سیاسی ـ نظامی)، است. سوءظن دارند. هم‌اکنون خاورمیانه و آسیای مرکزی ـ شرقی نسبت به اروپا از اهمیت بیشتری برخوردارند ـ این بهایی نمادین است که اروپا به‌خاطر نیم قرن صلح و ثروت باید آن را بپردازد.

«اروپازدایی»[1] و «آسیایی کردن»[2] سیاست خارجی ایالات متحده سبب شده است تا سیاست «حرکت به سوی آسیا» نیز به شدت از

1. De-Europeanization 2. Asianization

سوی روسیه دنبال شود. به‌عبارت دیگر، پوتین، ریاست جمهوری روسیه، به سمت آسیا نشانه رفته است چراکه «دولت» آمریکا یعنی بوش این کار را کرده است؛ پوتین دوست ندارد از قافله عقب بماند. نگرش اوراسیایی مسکو سال‌ها با بربر بودن متحجر بودن و غیرلیبرال و ضدغرب بودن برابر بود. اکنون ایالات متحده به قدرتی اوراسیایی تبدیل شده است و نگرش روسیه نیز تغییر کرده است: اگر ایالات متحده از «پیوستن» به آسیا احساس شرمساری نمی‌کند پس تبدیل شدن روسیه به قدرتی آسیایی نیز ناپسند و اشتباه نیست.

سازمان شانگ‌های و گروه‌های تحت رهبری روسیه در برابر پایگاه‌های آمریکایی؟

علی‌رغم اینکه چین در مورد حضور ایالات متحده در عقبه استراتژیک خود دچار سردرگمی است، اما رهبران چین معتقدند که این افراط‌گرایی اسلامی است که بیشترین تهدید را برای پکن ایجاد کرده است. این مسئله بدین معناست که جمهوری خلق چین از دخالت آمریکا در امور منطقه خشنود است. هم‌اکنون چین دخالت آمریکا را به‌منزلهٔ یک چالش عملی ارزیابی نمی‌کند. پکن «به‌طور رسمی» به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی هیچ «عامل آمریکایی» در آسیای مرکزی دخیل نیست و سیاست خود در ایجاد اتحادهای منطقه‌ای را دنبال می‌نماید.

مهم‌ترین ابتکار چین در منطقه از اوایل دههٔ ۹۰ تاکنون عبارت است از تأسیس سازمان همکاری شانگ‌های (SCO) که مشتمل بر چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان می‌شود. در سال ۱۹۹۶، روسیه و چین قرارداد دوجانبه‌ای را کردند تا اقدامات

اعتمادسازانه را در مرزهای خود تقویت کنند. یک سال بعد، مسکو و پکن از چهار کشور کوچک‌تر آسیای مرکزی (که همگی قبلا بخشی از شوروی بودند) دعوت کردند تا به توافقنامه روسیه و چین بپیوندند و بدین ترتیب این توافقنامه به مرزهای چین و دولت‌های آسیای مرکزی نیز تسری یافت. بدین ترتیب «گروه پنج شانگ‌های» (روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان) در آوریل ۱۹۹۷ تشکیل یافت. ازبکستان که هیچ مرز مشترکی با چین نداشت به این توافقنامه نپیوست اما به‌عنوان عضو ناظر پذیرفته شد.

«گروه پنج» شانگ‌های دارای هیچ نوع قدرت و مأموریت تعریف شده‌ای نبود؛ تنها هدف تشکیل این گروه، تقویت اقدامات اعتمادسازانه در مرزهای این کشورها بود. با این حال، پکن اصرار داشت تا این گروه به سازمانی «عادی» تبدیل شود. روسیه به‌شدت مراقب ماهیت این گروه بود و دلیلی برای تبدیل شدن آن به یک مجموعهٔ قوی‌تر بین‌المللی نمی‌دید. مسکو به این گروه به مثابهٔ ابزاری می‌نگریست که از بروز مناقشه در منطقه (به‌ویژه بین چین و کشورهای کوچک‌تر منطقه) جلوگیری می‌کند و آن را ابزاری جهت مانور فعال در منطقه نمی‌دید. علاوه بر این رهبران روسیه متوجه شدند که چین در «گروه پنج» به‌صورت دوفاکتو (عملی)، قوی‌ترین بازیگر است و نوعی حقارت پنهان در برابر پکن احساس می‌کردند.

با این حال وسعت چین و اصرار این کشور و همچنین آسیب‌پذیری استان‌های شرقی روسیه در برابر «اسلحه صلح‌آمیز» چینی‌ها (یعنی فشارهای جمعیتی)، سبب شد تا روسیه پیشنهاد چین را بپذیرد. کشورهای کوچک‌تر نیز به‌نوبه خود در مورد روسیه و چین نگران بودند. درگیری در اختلافات بین روسیه و چین و یا قهر

و بیگانگی روسیه و چین، مسائلی بودند که کشورهای کوچک‌تر منطقه شدیدا در مورد آنها نگرانی داشتند. بدین ترتیب این کشورها به روسیه فهماندند که گفت‌وگو با چین بهتر از عدم قطعیت در مورد خواست‌های آن است و مهم نیست که این گفت‌وگو بی‌ثمر و بدون هدف باشد.

در نهایت در بهار سال ۲۰۰۱، مسکو ارتقای سطح همکاری‌ها را پذیرفت. تا حدی می‌توان گفت که پاسخ جدید روسیه نسبت به پیشنهاد چین از نارضایتی مسکو نسبت به روابط با غرب نشأت می‌گرفت؛ مسکو و غرب در مورد جنگ‌های بالکان در اواخر دههٔ ۹۰ دچار اختلاف شدند (به‌عنوان مثال، اختلاف بر سر بمباران صربستان و مداخله نظامی در بوسنی و کوزوو). ریاست جمهوری یلتسین بهبود روابط با پکن را به‌منزلهٔ ابزاری برای فشار بر غرب می‌دید و این پیغام را می‌فرستاد که: «همکاری روسیه را مسلم فرض نکنید».

در نهایت مسکو به اصلاح «گروه پنج شانگ‌های» رأی موافق داد. در سال ۲۰۰۱ و در اجلاس سران شانگ‌های، این گروه به «سازمان همکاری شانگ‌های» تبدیل شد. سازمان جدید به یک نهاد منطقه‌ای چندجانبه تبدیل شد؛ دبیرخانه دائمی آن و مرکز ضدتروریسم متعلق به این سازمان در بیشکک قرقیزستان قرار دارد. در این هنگام ازبکستان به‌عنوان عضو کامل به این سازمان ملحق شد. در سال ۲۰۰۳، رهبران کشورهای عضو سازمان شانگ‌های، منشور این سازمان را امضا کردند.

کشورهای کوچک‌تر منطقه و روسیه تلاش داشتند تا از هر آن چیزی که برای واشنگتن، چالشی بالقوه محسوب می‌شد، اجتناب

کنند. در عین حال، چین اعلام کرد که علاقه‌مند است تا جهت‌گیری آتی سازمان همکاری شانگ‌های (و همکاری دوجانبه روسیه و چین) به سمت ایجاد یک ساختار امنیتی منطقه‌ای پیش رود که به مقابله با تهدیدات منطقه‌ای مشترک بپردازد. روسیه و کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی بر همکاری بیشتر اقتصادی در چارچوب سازمان همکاری شانگ‌های تأکید می‌کردند اما نمایندگان چین به همکاری‌های نظامی و ضدتروریستی علاقهٔ بیشتری نشان می‌دادند.

موقعیت دیپلماتیک این سازمان وقتی پیچیده‌تر شد که کشورهای کوچک‌تر منطقه با نگرش چین در مورد تهدیدات منطقه‌ای کاملاً موافق نبودند. به‌عنوان مثال، قرقیزستان در نگرانی چین در مورد فعالیت گروه‌های تروریستی، شریک بود.[۸] اما دولت قرقیزستان در سال ۲۰۰۱ با چین، اختلاف مرزی پیدا کرد، چین در مورد بخشی از سرزمین قرقیزستان، ادعای ارضی داشت. گروه‌های اسلامی با استفاده از راه‌های کوهستانی «مثلث جنگ دائمی»[۱] (تاجیکستان ـ افغانستان ـ پاکستان) به‌آسانی خود را به قرقیزستان برسانند اما حضور نظامی چین برای کشور ضعیف و آسیب‌پذیری چون قرقیزستان، تهدید کننده‌تر بود. بنابراین، دولت قرقیزستان از همکاری نظامی چین علیه افراط‌گرایان اسلامی استقبال نکرد. قزاقستان و تاجیکستان در مقایسه با قرقیزستان، احساس آسیب‌پذیری کمتری داشتند اما آنها نیز از همکاری نظامی چین استقبال نکردند.

کشورهای آسیای مرکزی اقبال ویژه‌ای نسبت به روسیه نداشتند اما روسیه دست‌کم علیه آنها ادعای ارضی نکرده بود. مسکو نگرشی

---

1. Triangle of eternal war

درونی داشت و گرفتار مشکلات داخلی بود. حتی اگر نفوذ روسیه، «نفوذی شیطانی» بود اما این «شیطان» به‌خوبی شناخته شده و قابل درک بود. بنابراین کشورهای منطقه بدون رد کردن پیشنهادهای چین جهت همکاری امنیتی، ترجیح دادند تا به روسیه به‌عنوان وزنه‌ای در برابر چین تکیه کنند.

تاجیکستان به‌طور متناوب با مسکو در مورد پرداخت پول بابت پایگاه‌های نظامی روسی، اختلاف و مجادله داشت. وضعیت مذکور در اجلاس سران دو کشور در ۴ ژوئن ۲۰۰۴ در سوشی (Sochi) روسیه که با حضور پوتین رئیس‌جمهور روسیه و امام علی رحمانف رئیس‌جمهور تاجیکستان برگزار شد، خاتمه یافت. طبق توافق، روسیه ارتش بیست و یکم خود را به پایگاه دائمی روسیه در تاجیکستان تبدیل می‌کرد و تاجیکستان نیز از ادعاهای مالی خود صرف‌نظر می‌نمود. مسکو نیز سیصد میلیون دلار بدهی تاجیکستان از سال ۱۹۹۱ را بخشید. با این حال، مأموران مرزی روسیه پس از سال ۲۰۰۶ از تاجیکستان عقب خواهند نشست.[۹] اما پس از حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان باز هم مجادله بین تاجیکستان و روسیه بالا گرفت. رئیس‌جمهور رحمانف می‌اندیشید که بهتر است برای محافظت از دولتش در برابر اسلام‌گرایان تندرو به ایالات متحده تکیه کند نه روسیه. قابل ذکر است که افراط‌گرایان اسلامی در سال‌های اخیر تاکنون چندین بار اقدام به سرنگونی دولت امام علی رحمانف کرده‌اند.

عسکر آقایف، رئیس‌جمهوری قرقیزستان ممکن است در مورد انگیزه‌های روسیه دچار تردید و شک باشد اما او به‌خوبی می‌داند که در صورت حمله تروریست‌های اسلامی از درهٔ فرغانه، تنها روسیه

است که می‌تواند به او کمک کند ـ سناریوی حملهٔ تروریست‌های اسلامی از درهٔ فرغانه، ممکن است هر لحظه روی دهد.

درهٔ فرغانه، ثروتمندترین «واحد» در این منطقه است. دره فرغانه تنها نقطه‌ای در آسیای مرکزی است که برای کشت هر نوع محصول کشاورزی، دارای آب کافی و زمین حاصلخیز است. از لحاظ تاریخی، این منطقه تحت کنترل خاندوم کوکند»[1] قرار داشته است ـ منطقه‌ای با ترکیب قومی متنوع که تحت سلطهٔ سلسلهٔ ازبک‌ها قرار داشت. در زمان سلطهٔ شوروی، این دره بین جمهوری‌های ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان تقسیم شد. ازبکستان بخش عمده‌ای از دره را به‌دست آورد. در عین حال بخش‌های تاجیکی دره توسط کمربندی از سرزمین قرقیزستان از تاجیکستان جدا شد و به سرزمین‌های محصوری بین این قلمروها تبدیل شد. در منطقه سوخ[2] نیز یک ناحیهٔ ازبک نشین توسط قلمروی قرقیزستان محصور شده است. کشف منابع انرژی در درهٔ فرغانه نیز گزارش شده است.

اسلام‌گرایان افراطی (که عمدتاً ازبک هستند) تلاش کردند تا کل دره را به کنترل خود در آورند و یک دولت مستقل اسلامی تشکیل دهند. جنبش اسلامی ازبکستان در مناطق کوهستانی تاجیکستان، چند پایگاه دارد و از این پایگاه‌ها به ازبکستان و دیگر کشورها حمله می‌کند. دولت تاجیکستان اعلام داشت که توانایی کنترل این افراط‌گرایان را ندارد؛ در عین حال ازبکستان از نرمش تاجیکستان در برابر تروریست‌ها انتقاد کرده است. این گروه‌ها پس از سقوط طالبان در کابل در سال ۲۰۰۱، اکنون عمدتاً از ازبکستان و تاجیکستان

---

1. Kokand Khandom 2. sokh

خارج شده و به افغانستان رفته‌اند. این گروه‌ها به‌ویژه با کمک افراطیون افغانی و پاکستانی می‌توانند به حملات خود علیه دولت‌های آسیای مرکزی ادامه دهند. آنها می‌توانند از طرق مرزهای باز بین افغانستان و ترکمنستان، به ازبکستان وارد شوند ـ ترکمنستان در هیچ اقدام جمعی ضدتروریستی شرکت نکرده است و مرزهای خود با افغانستان و ازبکستان را باز گذاشته است.

ازبکستان با قرقیزستان و تاجیکستان دارای اختلافات مرزی است. از لحاظ تاریخی، میانجیگری مسکو در بیشتر این اختلافات، ثمربخش بوده است. پس از فروپاشی شوروی، مسکو حضور کمتری در این اختلافات داشت اما محافلی که روسیه رهبری آنها را برعهده داشت، تلاش کردند تا اصطکاکات مرزی بین کشورهای کوچک‌تر را برطرف کنند.

دولت‌های منطقه حضور نظامی ایالات متحده را جدی گرفته‌اند. آنها تصور مشخصی از مقاصد واشنگتن ندارند. تاکنون آنها به ایالات متحده به‌عنوان منبعی برای «حمایت عملی از نیازهای منطقه‌ای‌شان» در شرایط بی‌ثبات فعلی، ننگریسته‌اند. به‌واقع، آیا ایالات متحده در برابر قیام احتمالی اسلام‌گرایان از رژیم‌های کنونی حمایت خواهد کرد یا اگر گروه‌های مذکور خود را «اصلاح‌گران دمکرات» خواندند، آنگاه ایالات متحده از گروه‌های مذکور حمایت خواهد کرد؟ مفهوم «دمکراسی هدایت شده» که روسیه آن را دنبال می‌کند و دکترین اصلاحات چین که «اصلاح اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهد» در نظر نخبگان محلی خوشایندتر است تا الگوهای «دمکراتیک شدن» مورد نظر ایالات متحده که سیاست دولت بوش در عراق را شکل می‌دهد.[۹] کشورهای کوچک‌تر مشتاقند تا ایالات متحده در منطقه

حضور داشته باشد اما از سود و زیان احتمالی این حضور، آگاهی مشخصی ندارند.

قاچاق مواد مخدر و تروریسم، معضلات اصلی کشورهای منطقه را تشکیل می‌دهد. اگر اسلام‌گرایان افراطی و قاچاقچیان مواد مخدر حاضر در دورهٔ فرغانه به دولت قرقیزستان حمله کنند، آنگاه اگر قرقیزستان بخواهد منتظر پاسخ بوروکرات‌های واشنگتن بماند، بخشی از مناطق غنی خود را از دست خواهد داد.

بوروکرات‌های واشنگتن در جلسات کنگره، این بحث را مطرح می‌کنند که با توجه به «ماهیت غیرقطعی دمکراسی» در قرقیزستان، آیا باید به او کمک کرد یا نه؟ در همین حال، اسلام‌گرایان در عزم خود برای تصرف بخش قرقیزی دره فرغانه جدی هستند و با کمک جنگ‌سالاران، مناطق مزبور را به مراکز کشت خشخاش تبدیل می‌کنند. همکاری‌های نوظهور ازبکستان و ایالات متحده چه نتایجی دربر خواهد داشت؟ آیا این همکاری‌ها وضعیت داخلی ازبکستان را ثبات خواهد بخشید یا بی‌ثبات خواهد کرد؟ اینها سؤالاتی است که امروزه در پایتخت‌های این منطقه به کرات مطرح می‌شود.

خواست‌های استراتژیک چین در آسیای مرکزی و حضور روزافزون آمریکا در این منطقه سبب شد تا روسیه نیز تحت رهبری پوتین، نقش فعال‌تری در منطقه برعهده گیرد. مقاصد آمریکا نامشخص بود و به ملاحظه و دقت فراوان نیاز داشت. تمایل چین در جهت ایجاد یک چشم‌انداز استراتژیک، از ابهام کمتری برخوردار بود. ظاهراً مسکو می‌خواست موضع خود را در برابر چین و آمریکا تقویت کند.

علی‌رغم برخی تردیدها، کشورهای آسیای مرکزی دعوت روسیه

مبنی بر پیوستن به سازمان معاهده امنیت و دسته‌جمعی (CSTO) را پذیرفتند. مسکو پیشنهاد تشکیل این سازمان را در سال ۲۰۰۲ مطرح ساخت. روسیه، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ارمنستان و بلاروس در ماه می ۲۰۰۳ به‌طور رسمی همکاری امنیتی چندجانبه خود را با سازمان معاهده امنیت دسته‌جمعی (CSTO) آغاز کردند. ازبکستان وترکمنستان (و همچنین گرجستان، مولداوی، اوکراین و آذربایجان) از پیوستن به این سازمان امتناع کردند.

سیستم کنونی همکاری استراتژیک که روسیه رهبری آن را بر عهده گرفته است، اگرچه نسبت به معاهدهٔ ناموفق و قدیمی‌تر تاشکند در سال ۱۹۹۲، گسترهٔ سیاسی کمتری دارد اما از انسجام بیشتری برخوردار است ـ روسیه در معاهدهٔ تاشکند تلاش کرده بود تا بنیانی برای همکاری نظامی بین کشورهای مشترک‌المنافع ایجاد کند. با این حال، سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی (CTSO) تاکنون عملکرد نوید بخشی نداشته است. ساختار سازمان آن نسبتاً ضعیف است و به‌شدت به نیروها، تسلیحات و کمک مالی روسیه وابسته است، این در حالی است که روسیه اکنون از لحاظ نظامی وضعیت مناسبی ندارد. در حال حاضر روسیه با توجه به قیمت بالای نفت، می‌تواند در زمینهٔ امنیت، هزینه‌های بیشتری را صرف کند.

منشور سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی در ماه می ۲۰۰۳ یعنی دو ماه پیش از اجلاس سالانه سازمان همکاری شانگ‌های، اجرایی شد. منشور سازمان همکاری شانگ‌های در جولای ۲۰۰۳ انتشار یافت. بدین ترتیب روسیه و پنج کشور عضو کشورهای مشترک‌المنافع در امور نظامی یک گام جلوتر از سازمان همکاری شانگ‌های بودند. این کشورها نه تنها در برابر تلاش‌های چین برای

تبدیل سازمان همکاری شانگ‌های به ابزار همکاری امنیتی در آسیای مرکزی، مقاومت کردند بلکه تأکید نمودند که سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی در حفظ ثبات منطقه بر سازمان همکاری شانگ‌های، اولویت دارد.

چین در برابر اقدامات مسکو واکنش معتدلی نشان داد؛ پکن هرگز نخواسته است در آنچه که متخصصان چینی، «روابط ویژه» بین مسکو و جمهوری‌های شوروی سابق در آسیا می‌دانند، اختلالی ایجاد کند. هدف اصلی چین این است که همکاری سیاسی استراتژیک بین کشورهای سازمان همکاری شانگ‌های بر روابط کشورهای آسیای مرکزی با روسیه، نفوذ و برتری یابد. همکاری استراتژیک پکن با مسکو سبب شده است تا چین نارضایتی خود از رقابت به‌وجود آمده بین سازمان معاهده امنیت دسته‌جمعی و سازمان همکاری شانگ‌های را ابراز نکند. رهبران چین در مورد حضور نظامی آمریکا در مرزهایشان بیشتر نگرانند تا تعهدات نظامی روسیه به کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی.

سازوکار امنیتی کنونی در آسیای مرکزی، سه ساختار همپوشان دارد: سازمان معاهده امنیت دسته‌جمعی (CSTO) که تحت سلطه روسیه است (یک هسته نظامی)؛ سازمان همکاری شانگ‌های که تحت هدایت همزمان چین و روسیه است («حفاظ درونی» سیاسی و احتمالا نظامی) و حضور نظامی ایالات متحده در قرقیزستان و ازبکستان («حفاظ خارجی» که ماهیت محدود نظامی و نمادین دارد).

فرایند ساختاربندی دوبارهٔ منطقه‌ای در آسیای مرکزی ـ شرقی، شباهت‌های متعددی با منطقه آسیای جنوب شرقی دارد. دهه‌ها بود که دولت‌های آسه‌آن پیشنهادهای شوروی و آمریکا برای شرکت در

همکاری‌های امنیتی چندجانبه را رد می‌کردند؛ آنها از این هراس داشتند که در مجموعه‌ای عضویت یابند که قدرت‌های خارجی بر آن سلطه داشته باشند. کشورهای منطقه نه از ایدهٔ «اجتماع پاسیفیک»[1] که توسط آمریکا مطرح شد و نه از ایدهٔ «سیستم امنیت جمعی در آسیا» که توسط شوروی مطرح شد، حمایت به‌عمل آوردند. پروژه‌های آمریکا و شوروی برپایهٔ تاریخ اروپا و تصور اروپایی از واقعیت‌های استراتژیک، بنا شده بودند.

محیط استراتژیک آسیا که سابقهٔ تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی خاص خود را دارد، مدل‌های امنیتی غرب را رد کرد. ماهیت «وارداتی» برنامه‌های پیشنهادی واشنگتن و مسکو، سبب شد تا برنامه‌های مذکور با موفقیت روبه‌رو نشوند.

کشورهای آسیای جنوب شرقی که با بی‌ثباتی و مناقشاتی شبیه تجربهٔ اروپاییان مواجه شدند، توانستند در برابر چالش‌های منطقه‌ای اواخر دههٔ ۸۰ پاسخ مناسب سیاسی و دیپلماتیک ارائه کنند. (بنا به تعریف مایکل هاس) این کشورها به «شیوه‌ای آسیایی» با مناقشات منطقه‌ای برخورد کردند.[11] عناصر اصلی «شیوهٔ آسیایی دیپلماسی» عبارت بودند از: گونه‌هایی سست از همکاری سیاسی و نظامی، مباحثات طولانی به‌منظور دستیابی به اجماع بین کشورها، اجتناب از تعهدات و تحریم‌های نظامی. کشورهای آسه‌آن، پیشنهادهای ایالات متحده و شوروی جهت برقراری ترتیبات امنیت منطقه‌ای را رد کردند و در نهایت سازمانی را برای همکاری‌های امنیتی چندجانبه بین خودشان ایجاد کردند ـ سازمان امنیتی منطقه آسه‌آن (ARF).

---

1. Pacific Community

سازمان مذکور در اواخر دهۀ ۸۰ ایجاد شد و مورد تأیید قدرت‌های بزرگ قرار گرفت.[۱۲]

در دهۀ ۹۰، کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی به دستاوردهای آسه‌آن توجه کردند و به مطالعۀ دقیق اقدامات آسه‌آن در عرصه اقتصاد، دیپلماسی و سیاست پرداختند. رهبران کشورهای آسیای مرکزی، استراتژی‌های آسه‌آن در مواجهه با دولت‌های قوی‌تر و شیوۀ ارتباط دولت‌های آسه‌آن با یکدیگر در جهت ایجاد موازنه در برابر قدرت‌های عمده را تحسین کردند. واقعیت‌های آسیای مرکزی با واقعیت‌های آسیای جنوب شرقی متفاوت است اما تجربۀ آسه‌آن نوعی الگوی رفتاری هنجاری برای آسیای مرکزی است ـ آسیای مرکزی امیدوار است تا موفقیت اقتصادی آسه‌آن را تکرار کند.

تعجب‌آور نیست که نهادهای منطقه‌ای در آسیای مرکزی به‌کندی و با احتیاط به‌وجود آمده‌اند. به مانند گفت‌وگو بین کشورهای آسه‌آن، کشورهای آسیای مرکزی نیز بدون تعهدات مشخص سیاسی و نظامی به گروه‌بندی پرداختند. چین و روسیه نسبت به منافع ملی، نگرانی‌ها و هراس‌های کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی حساسیت دارند. این مسئله با حساسیت‌های ایالات متحده، ژاپن و استرالیا نسبت به واکنش‌های کشورهای آسه‌آن در برابر قدرت‌های بزرگ در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰، شباهت دارد.

سازمان همکاری شانگ‌های که قوی‌ترین گروه‌بندی چندجانبه در آسیای مرکزی ـ شرقی محسوب می‌شود در حقیقت بر اصل «همکاری سست و معتدل» بنا شده است. اصل مذکور در اقدامات آسه‌آن در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ ریشه دارد و به‌عنوان سیستمی مناسب برای تعامل توسط پکن، مسکو و کشورهای کوچک‌تر آسیای

مرکزی، به‌طور غیررسمی مورد تأیید قرار گرفته است. سازمان همکاری شانگ‌های تاکنون سازمانی معادل سازمان امنیت منطقه‌ای آسه‌آن (RAF) ایجاد نکرده است. اگر سازمان همکاری شانگ‌های تصمیم بگیرد تا ایالات متحده (و برخی دولت‌های دیگر نظیر پاکستان) را به‌صورت پیوندهای سست امنیتی مثل سازمان امنیت منطقه‌ای آسه‌آن (RAF)، در خود جای دهد، آنگاه سازمان همکاری شانگ‌های می‌تواند بسیاری از نیازهای امنیت منطقه‌ای و نیازهای امنیتی بازیگران قدرتمند خارجی را برآورده سازد.

کشورهای کوچک منطقه به‌همراه روسیه و چین به‌دلایل چندی تمایل دارند تا ایالات متحده در منطقه حضور داشته باشد؛ به‌ویژه اینکه آنها نمی‌توانند در برابر حضور آمریکا مانعی ایجاد کنند. حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی ـ شرقی یک حقیقت جدید استراتژیک و ژئوپلیتیک است. آنان قصد دارند تا حضور خود را در نظر همهٔ کشورهای منطقه، مشروع جلوه دهند. به‌عبارت دیگر، ایالات متحده باید با رضایت دولت‌های منطقه ـ و نه برخلاف میل و ارادهٔ آنان ـ به بخشی از چشم‌انداز استراتژیک آسیای مرکزی ـ شرقی تبدیل شوند.

آسیای مرکزی ـ شرقی به کجا ختم می‌شود؟

مدیریت موقعیت امنیتی منطقه مشکل است؛ چرا که از لحاظ استراتژیکی، جدا کردن بخش شرقی (آسیای مرکزی سابق) از معضلات آسیای جنوبی غیرممکن است. امنیت تاجیکستان (و تا حدی ازبکستان) را نمی‌توان از امنیت افغانستان و پاکستان جدا کرد. مرزهای رسمی بین افغانستان و پاکستان از لحاظ حقوقی دچار

ناهماهنگی است، در مورد مرزهای مذکور اختلافات سیاسی وجود دارد و حریم این مرزها به‌طور نظام‌مند و مستمر توسط افغانی‌ها و پاکستانی‌ها نقض می‌گردد. در عین حال پاکستان گاهی اوقات با هند درگیر می‌شود. بدین ترتیب، «امنیت آسیای مرکزی ـ شرقی با محیط استراتژیک آسیای جنوبی، ارتباط متقابل دارد». در نتیجه، موقعیت کلی منطقه، نامتجانس می‌گردد و تحلیل آن سخت‌تر می‌شود.پاکستان از لحاظ داخلی، یک قدرت هسته‌ای به‌شدت آسیب‌پذیر است. توانایی دولت پاکستان در مورد کنترل سلاح‌های هسته‌ای‌اش، محل تردید است. گروه‌های رادیکال اسلامی ممکن است در نهایت رژیم پاکستان را سرنگون کنند ـ رژیم پاکستان فاقد مشروعیت است و سیستم سیاسی باثبات و نهادهای دمکراتیک قدرتمندی ندارد. پاکستان ضعیف‌ترین بخش رژیم کنونی عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای است و غیرقابل اتکاترین عنصر منطقه محسوب می‌شود. افغانستان منبع اصلی قاچاق مواد مخدر و سرمایه‌های بازار سیاه است که شبکه‌های مالی فراملی را فاسد می‌کند. گروه‌های تروریستی فراملی با بهره‌گیری از فساد شبکه‌های مالی فراملی، به سرمایه‌های موردنیاز خود دسترسی پیدا می‌کنند. اگر تندروهای اسلامی به پول حاصل از مواد مخدر افغانستان و توانایی‌های هسته‌ای پاکستان دست پیدا کنند، آنگاه کابوسی در منطقه روی می‌دهد که ابعاد و ماهیت آن غیرقابل تصور است.

از لحاظ عملی، همهٔ تحولات منطقه‌ای، «جای پای چین» را در خود می‌بینند. پکن خود را در برابر افراط‌گرایی اسلامی برخاسته از «هستهٔ بی‌ثباتی» افغانستان ـ پاکستان، آسیب‌پذیر می‌بیند. چین در استان ژین جیانگ با تهدیدات اسلامی روبروست. در همین زمان،

چین در مورد حضور نظامی آمریکا در عقبهٔ استراتژیک خود نگران است. فقدان طرح امنیتی قابل اتکا در آسیای مرکزی ـ شرقی سبب شده است که چین در مورد نوسانات غیرقابل پیش‌بینی موقعیت منطقه، نگران باشد.

بی‌ثبات‌های کنونی در افغانستان به سؤالاتی در مورد «استراتژی دژ»[1] مورد نظر آمریکا منجر شده است. ایالات متحده با بهره‌گیری از این سیاست، از رژیمی در کابل حمایت می‌کند که ممکن است مشروعیت خود را درنظر نخبگان قبیله‌ای از دست بدهد ـ هم‌اکنون در بخش‌های جنوبی و شرقی افغانستان، نخبگان قبیله‌ای به‌صورت مستقل و دو فاکتو (عملی) حکومت می‌کنند.

ایالات متحده تاکنون یک دستورالعمل سیاسی دراز مدت را برای منطقه ارائه نکرده است. سیاست‌های ایالات متحده در افغانستان، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی ـ شرقی، مبهم و غیرمشخص است. واشنگتن از یک سو تلاش می‌کند تا طرحی به هند و پاکستان ارائه کند که جاه‌طلبی‌های هسته‌ای آنان را پاسخ دهد اما از سوی دیگر معتقد است که این طرح به‌منزلهٔ پذیرش عملی و دو فاکتوی اقدامات هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸ که منجر به نقض رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای شد، نیست. چین و کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی در مورد ارزش کمک‌های ایالات متحده در مقابله با فشار گروه‌های تندرو اسلامی، دچار شک و تردید هستند. گروه‌های تندرو اسلامی گهگاه علیه دولت‌های سکولار آسیای مرکزی قیام می‌کنند.

---

1. Fortress-Strategy

رهیافت واشنگتن نسبت به روابط پاکستان و افغانستان بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید. ایالات متحده تمایلی به تضعیف پرویز مشرف ندارد. در عین حال مشخص نیست که پرویز مشرف تمایل دارد یا می‌تواند که قبایل پشتو در پاکستان را کنترل کند یا نه؛ قبایل پشتو از خاک پاکستان به مبارزه علیه دولت افغانستان می‌پردازند و به اعضای القاعده پناه می‌دهند.

مقاصد مبهم بازیگران عمده از جمله ایالات متحده، بر اقدامات و نگرش‌های روسیه نسبت و آیندهٔ ثبات منطقه تأثیر دارد. مسکو در حال حاضر مردد است که اقدام گروهی محدود ـ بر پایهٔ سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی ـ را دنبال کند یا در اقدامات همکاری جویانهٔ بین‌المللی با شرکت چین و ایالات متحده، مشارکت کند. منافع ملی روسیه در غرب «آسیای مرکزی ـ شرقی» به‌وسیلهٔ ترکیبی از نگرانی‌های امنیتی و ملاحظات اقتصادی تعیین می‌شود.

از لحاظ سیاسی، روسیه در مورد مرزهای باز و آسیب‌پذیر خود با جمهوری‌های شوروی سابق نگرانی دارد. فعالیت‌های قاچاق مواد مخدر که از «لانه تریاک» در افغانستان و پاکستان نشأت می‌گیرد، از قلمرو کشورهای کوچک‌تر آسیای مرکزی می‌گذرد و به استان‌های سیبریایی روسیه (مسیر شمالی) و منطقه ولگای سفلی (مسیر جنوبی) می‌رسد. مواد مخدر از شهرهای منطقه سیبری به مناطق تیومن و خانتی ـ مانسیسک که دارای میدان‌های نفتی هستند، منتقل می‌شود. مواد مخدر از شهرهای سیبری به روسیهٔ اروپایی نیز منتقل می‌شود. مواد مخدر از منطقه ولگا به مراکز نفتی و صنعتی روسیه اروپایی (کازان، سامارا، توگلیاتی) شهرهای بزرگ (مسکو و سن‌پترزبورگ) و به شرق اروپا منتقل می‌شود. تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و

قرقیزستان به‌عنوان مناطق ترانزیتی مواد مخدر از افغانستان به روسیه محسوب می‌شوند؛ این مسئله سبب شده است تا مسکو در مورد روابط خود با متحدان و همکاران جنوبی و شرقی‌اش، همیشه نگران باشد. ترکمنستان در این زمینه، بیشترین مشکلات را ایجاد کرده است، ترکمنستان مرزهای خود با افغانستان را باز گذاشته است و در عین حال در هیچ اقدام بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر شرکت نمی‌کند. ترکمنستان در مورد اقدامات ضدتروریستی روسیه نیز مشکل ایجاد کرده است. تروریست‌های اسلام‌گرا از طریق مرزهای جنوبی روسیه با ترکمنستان، وارد روسیه می‌شوند. پلیس منطقه‌ای روسیه ورود تروریست‌های اسلامی را از پاکستان، افغانستان و حتی سری‌لانکا به روسیه گزارش کرده‌اند.[۱۳] تروریست‌هایی که وارد روسیه می‌شوند به‌طور طبیعی به چچن می‌روند تا به شبکه‌های جنایی آن منطقه ملحق شوند. روسیه و کشورهای عضو سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی (CSTO) تلاش کرده‌اند تا سیستمی از فعالیت‌های ضدتروریستی را ایجاد کنند اما ترکمنستان نقطه آسیب‌پذیر این سیستم به‌شمار می‌رود.

افغانستان و پاکستان، «دو مرد بیمار» منطقه هستند که پاکستان به‌طور بالقوه خطرناک‌تر و غیرقابل پیش‌بینی است. «خط دوراند»[۱] که مرز بین افغانستان و پاکستان را مشخص می‌کند از سال ۱۹۹۳ تاکنون از سوی دوطرف رعایت نشده است. (طبق یک پیمان اولیه بین افغانستان و بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۳، خط دوراند به‌عنوان خط فاصل بین افغانستان و هند بریتانیا[۲] بود). از آن هنگام تاکنون

1. Durand Line
2. British India

هیچ‌یک از دولت‌های افغانستان ازجمله رژیم طالبان ـ که تحت حمایت پاکستان بود ـ خط دوراند را از لحاظ حقوقی، معتبر نشناخته‌اند. «خط دوراند» تاریخی پشتونستان را به دو بخش تقسیم می‌کند: یک بخش در پاکستان و بخش دیگر در افغانستان. در دو بخش جدا شدهٔ پشتونستان، قبایل پشتو زندگی می‌کنند که هرگز «خط دوراند» را به رسمیت نشناخته‌اند و آزادانه از آن عبور می‌کنند. پاکستان هر از چندگاه به‌طور غیرمستقیم، نقض این خط مرزی را تشویق می‌کند. در عین حال، «پشتون‌های پاکستان» علاقه ندارند تا پاکستان را سرزمین مادری و وطن خود بدانند؛ آنها به‌طور رسمی متعلق به پاکستان هستند اما از لحاظ حقوقی و قومیتی در حاشیه قرار گرفته‌اند. پشتون‌ها افغانستان را سرزمین مادری خود می‌دانند چرا که پشتون‌ها در افغانستان، سلسله پادشاهی تشکیل دادند و اکثریت نخبگان سیاسی را در دست داشتند. پشتون‌ها به افغانستان به‌عنوان هسته مرکزی یک کشور پشتو می‌نگریستند.

پشتون‌ها تأثیری دوجانبه بر سیاست منطقه‌ای دارند. نخست اینکه، پشتون‌های پاکستان نسبت به دولت پاکستان وفادار نیستند. در همین حال، پشتون‌های پاکستان و پشتون‌های افغانستان با دولت رسمی افغانستان در کابل خصومت دارند (به‌ویژه اگر تاجیک‌ها اکثریت را در دولت در اختیار داشته باشند؛ تاجیک‌ها در دهه‌های ۹۰ ـ ۸۰ کابل را در کنترل داشتند).

دوم اینکه، حضور پشتون‌ها سبب می‌شود تا دولت پاکستان، اسلام‌گرایان محلی را با تساهل بپذیرند و حتی از آنها حمایت کند. ایدئولوژی اسلام‌گرایی تنها بنیان فرهنگی ـ فلسفی موجود برای توجیه مالکیت پاکستان بر سرزمین‌های پشتو در شرق خط دوراند

است. یکی از دلایل حمایت پاکستان از رژیم طالبان، مسئله فوق بود. البته رژیم طالبان، پاکستان را فریب داد چرا که حتی وقتی در سال ۱۹۹۶ طالبان بر کابل مسلط شدند، مشروعیت خط دوراند را به رسمیت نشناختند.

مفهوم «پشتونستان بزرگ» شامل مناطق تاجیک‌نشین شمال کشور افغانستان می‌شود. از طرف دیگر، رؤیای «تاجیکستان بزرگ» نیز مناطق تاجیک‌نشین افغانستان، خود تاجیکستان و بخش‌هایی از ازبکستان (مناطق بخارا و سمرقند) را شامل می‌شود. «ایدهٔ پشتونستان بزرگ، امنیت پاکستان و افغانستان را به امنیت تاجیکستان و ازبکستان مرتبط می‌سازد».

افغانستان همچنین پاکستان (و آسیای جنوبی) را به امنیت اقتصادی آسیای مرکزی پیوند می‌زند. اقتصاد مواد مخدر افغانستان، شرکت‌های سایه را در کشورهای دیگر تغذیه می‌کند: شرکت‌هایی در پاکستان در جنوب، قزاقستان و روسیه در شمال، چین در شرق و اروپای مرکزی در غرب، روسیه و چین در زمینهٔ قاچاق مواد مخدر افغانستان نگرانی جدی دارند.

آشتی ملی در افغانستان می‌تواند پیش‌شرطی برای ثبات این کشور باشد؛ که در آن هنگام نیز کابل در مورد حل اختلافات مرزی با پاکستان، علاقه‌مندی بیشتری نشان خواهد داد. با این حال، این مسئله که دو کشور مذکور بدون کمک قدرت‌های خارجی و سازمان ملل، به حل اختلافات خود رضایت دهند، جای تردید دارد.

روسیه و چین به مصالحه و آشتی افغانستان و پاکستان علاقه‌مندند چراکه این مسئله کنترل گروه‌های رادیکال اسلامی بر

سیاست پاکستان و افغانستان را کاهش خواهد داد و شاید از شدت تولید نیمه قانونی تریاک نیز کم کند.

ایالات متحده نیز در مسئله پاکستان ـ افغانستان، منافع مشترکی با روسیه و چین دارد؛ بنابراین سه قدرت مذکور می‌توانند در جهت ارایه راه‌حلی برای این مسئله با یکدیگر همکاری کنند. به‌ظاهر، رهبران پاکستان درصدد جلب حمایت مسکو و پکن در مسئله افغانستان هستند و در عین حال در تلاشند تا روابط خود با هند را بهبود دهند. در هر صورت، قصد پاکستان در پیوستن به سازمان همکاری شانگ‌های همچنان موضوعی است که در بیانات رسمی مقامات پاکستانی، تکرار خواهد شد.

هند به غیر از روابط با پاکستان، هیچ منفعت عمده‌ای در مسائل آسیای مرکزی ـ شرقی ندارد. اسلام‌آباد از چشم‌انداز جنگ در دو جبهه هراس دارد: جنگ علیه هند در شرق (کشمیر) و منازعه پشتو ـ افغانستان در غرب. در عین حال دهلی‌نو، «جمعیت انشعابی پشتون» را به منزله ابزاری برای اعمال فشار بر پاکستان می‌بینند. از لحاظ تاکتیکی، هدف هند می‌تواند این باشد که ائتلافی از دولت‌ها را پدید آورد که گرایش ضد پاکستان داشته باشند. با این حال، از لحاظ استراتژیک، دهلی‌نو علاقه‌مند است تا رژیمی باثبات و ضدبنیادگرا در پاکستان،حاکم باشد؛ پاکستان هسته‌ای تحت کنترل اسلام‌گرایان افراطی به مثابه کابوسی برای هند است. دیپلماسی هند بر روابط با پاکستان متمرکز است اما نفوذ هند در کشورهای شمالی که اکثراً مسلمان هستند بسیار دشوار است؛ چراکه هند سابقه جدی در ضدیت با اسلام دارد. بنابراین، هند می‌تواند به همکاری گسترده‌تر

منطقه‌ای که کشورهای غیراسلامی (چین، روسیه و ایالات متحده) را دربر بگیرد، اشتیاق نشان دهد.

دیپلماسی پیشگیرانه جایگزین حملات پیش‌دستانه

تاریخ مصرف رهیافت‌های کهنهٔ منطقه‌گرایی در تحقیقات سیاست منطقه‌ای به پایان رسیده است. مناطق سیاسی و امنیتی شرق آسیا، آسیای جنوب شرقی، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی دیگر فضای مشخصی ندارند و منطقه «آسیای مرکزی ـ شرقی بزرگ» جایگزین آنها شده است. چنین مسئله‌ای در دهه ۹۰ در مورد اروپا روی داد: «اروپای مرکزی ـ شرقی» جایگزین اروپای غربی، اروپای شرقی و روسیهٔ اروپایی شد. هیچ‌یک از قدرت‌های عمدهٔ دنیا برای پذیرش تغییر کنونی در بافت بین‌المللی و مواجهه تحلیلی و عملی با واقعیت‌های جدید آسیای مرکزی ـ شرقی، آمادگی ندارند.

موقعیت استراتژیک کنونی منطقه از لحاظ تاریخی بی‌سابقه است و کشورهای غربی و روسیه نگرش‌های گوناگونی در مورد آن ارائه داده‌اند: «پیدایش دوبارهٔ موازنهٔ قدرت»، «برخورد نرم» «رقابت پنهان و زیرزمینی» و مناقشه بالقوه.[۱۴] به‌واقع، به‌کار بردن ماتریس‌های تحلیلی «خوب، بد» در مورد شرایط جدید، به‌شدت کاربرد دارد. با این حال، دلیلی وجود ندارد تا انتظار داشته باشیم که روسیه و ایالات متحده به‌طور اجتناب‌ناپذیری در آسیای مرکزی ـ شرقی با یکدیگر برخورد منافع داشته باشند؛ باید توجه داشت که در قرن نوزدهم، روسیه و بریتانیا در این منطقه برخوردهای جدی داشتند.

اگر مسکو و واشنگتن، نوعی تقسیم کار را بین خود قائل شوند آنگاه فضای زیادی برای همکاری استراتژیک در منطقه خواهند

داشت. نخست اینکه، روسیه توانایی و قصد این را ندارد که آسیای مرکزی ـ شرقی را به حیات خلوتی برای خود تبدیل کند. دوم اینکه، اگر در مورد مشارکت آمریکا در امور منطقه، مذاکرات لازم صورت گیرد و آمریکا نقش خود را به ظرافت در منطقه بازی کند آنگاه تعامل مسکو با چین نیز با تسهیل بیشتری صورت می‌گیرد. سوم اینکه، حضور آمریکا در منطقه به حدی نخواهد بود که جایگزین حضور روسیه شود. مسکو قادر خواهد بود تا سطح کنونی نفوذ بر کشورهای محلی را همچنان حفظ کند. چهارم اینکه، کشورهای بزرگ (چین، روسیه و ایالات متحده) و کشورهای کوچک منطقه با تهدیدات مشترکی روبه‌رو هستند: افراط‌گرایی مذهبی، تروریسم، تنش‌های افغانستان ـ پاکستان و قاچاق مواد مخدر. این تهدیدات، پیش‌شرط‌های قطعی همکاری چندجانبه هستند.

عدم توافق روسیه و آمریکا در مورد مسائل عینی امور منطقه اجتناب‌ناپذیر است اما این اختلافات به جدایی جدی بین مسکو و واشنگتن منجر نخواهد شد. به‌طور مشابه، غیرمحتمل است که دعوای کنونی چین و ایالات متحده بر سر تایوان به مناقشه‌ای سیستماتیک تبدیل شود که دارای بعد نظامی باشد. مشکل اینجاست که چگونه نقش استراتژیک ایالات متحده در منطقه تعریف شود و چین و روسیه با دستور کار آمریکا در منطقه موافقت کنند. «حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی ـ شرقی باید به شیوه‌ای محتاطانه که مناقشه‌ای را با پکن و مسکو ایجاد نکند، به مشارکت امنیتی تبدیل شود». کشورهای کوچک منطقه از ترتیبات سه‌جانبه با حضور روسیه،چین و آمریکا استقبال می‌کنند، البته به شرطی که از مشارکت خود در این ترتیبات مطمئن شوند.

با این حال، باید درنظر داشت که در مورد تعامل روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی ـ شرقی، مناظراتی در جریان است. چپ‌گرایان روسی و گروه «دولت‌گرایان ناسیونالیست» (که در مقابل «دولت‌گرایان لیبرال» قرار می‌گیرند، در بیانیه‌هایی در دولت و دوما، دربارهٔ حضور نظامی آمریکا در ازبکستان و قرقیزستان، سوءظن خود را اظهار داشته‌اند. ارتش روسیه و برخی از مقامات بلندپایهٔ وزارت امور خارجه معتقدند که نیروهای آمریکایی پس از اتمام کار خود در افغانستان، باید از منطقه خارج شوند.[۱۵] به مانند بسیاری از متخصصان آمریکایی، برخی از تحلیل‌گران روسی نیز اذعان دارند که ممکن است بین مسکو و واشنگتن در آسیای مرکزی، اختلاف‌نظرهای جدی پدید آید.[۱۶] ریاست جمهوری پوتین که سکان سیاست خارجی روسیه کاملا در دست اوست، در این زمینه هیچ اظهارنظری نکرده است.

با این حال شرایط کنونی منطقه فضای مساعدی جهت همکاری بین روسیه، چین و ایالات متحده در زمینه مسائل امنیتی پدید آورده است؛ به‌ویژه در مورد افراط‌گرایان،[۱۷] قاچاق مواد مخدر و رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، امکان همکاری‌های بیشتر وجود دارد. سه قدرت روسیه، چین و ایالات متحده می‌توانند در مورد ایجاد سازوکاری شبیه سازمان منطقه‌ای امنیت در آسیای جنوب شرقی (RAF) مذاکره کنند ـ سازوکار مذکور می‌تواند ایالات متحده را به سازمان همکاری شانگ‌های پیوند دهد یا ساختاری وابسته به سازمان همکاری شانگ‌های به‌وجود آورد که به «گفتمان امنیت منطقه‌ای چندجانبه» بپردازد.

«یکجانبه‌گرایی» ایالات متحده می‌تواند تنها منبع ایجادکنندهٔ

اختلاف در منطقه باشد ـ بدین معنی که روسیه و چین در برابر «عمل انجام شده» حضور نیروهای نظامی آمریکا در مجاورت مرزهایشان قرار گیرند؛ حضوری که با چین و روسیه در مورد آن گفت‌وگو نشده و دلیل آن به روسیه و چین توضیح داده نشده است.

تنها هراس‌های ناشی از اهداف نامشخص ایالات متحده می‌تواند مسکو و پکن را به سمت انجام آنچه که از آن اجتناب می‌کنند، سوق دهد ـ یک اتحاد امنیتی «حقیقی» که البته بنیان «رسمی» آن به‌طور نظری توسط پیمان روسیه ـ چین در سال ۲۰۰۱، ایجاد شده است.

جهت جلوگیری از بروز تنش‌ها بین قدرت‌های منطقه باید از دیپلماسی پیش‌دستانه بهره برد. قانونی شدن مشارکت آمریکا در امور منطقه، ضروری است. هم‌اکنون حضور آمریکا در منطقه موقتی دانسته شده است و توجیهی برای حضور درازمدت آمریکا ارائه نشده است. اگر حضور آمریکا توجیه نشود آنگاه ممکن است بین کشورهای کوچک‌تر منطقه و حتی چین، بذر رقابت و بی‌ثباتی کاشته شود. پی‌گیری شعار «دمکراتیک‌سازی» در آسیای مرکزی به‌گونه‌ای که در عراق (۲۰۰۴-۲۰۰۳) دنبال شده است، برای ایالات متحده عاقلانه نخواهد بود.

تلاش جهت قانونی کردن حضور ایالات متحده در منطقه، مراحل ذیل را شامل می‌شود:

ـ مسکو ممکن است با به رسمیت شناختن نارسایی اقدامات ضدتروریستی انجام شده براساس سازمان معاهده امنیت دسته‌جمعی، علاقه‌مند باشد تا رژیم همکاری گسترده‌تری علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر ایجاد کند که ایالات متحده، چین، ترکمنستان، افغانستان و همه کشورهای ترانزیتی آسیای مرکزی (قزاقستان، تاجیکستان،

قرقیزستان و ازبکستان) را شامل شود؛

ـ پس از مباحثات مقدماتی بین روسیه و چین می‌توان از ایالات متحده دعوت کرد تا به‌عنوان عضو ناظر در جلسات سازمان همکاری شانگ‌های که مرتبط با مسائل اقتصادی و همکاری ضدتروریستی باشد، شرکت کند؛

ـ چین، ایالات متحده و روسیه می‌توانند برای امن کردن مرزهای بین افغانستان و پاکستان تضمین‌هایی چندجانبه ایجاد کنند؛

ـ سه قدرت مذکور می‌توانند پاکستان و هند را بر سر مسئله کشمیر، تشویق به مصالحه کنند؛ مسئله مرزهای پاکستان و افغانستان و هند می‌تواند به شناسایی هند و پاکستان به‌عنوان کشورهای هسته‌ای منجر شود. علی‌رغم اعتماد موجود بین هند و پاکستان، این دو کشور یک منفعت مشترک عمده دارند: هر دو تمایل دارند تا چه صورت رسمی به‌عنوان قدرت‌های هسته‌ای «پذیرفته شوند»؛

ـ با توجه به اینکه رژیم‌های سکولار و محافظه‌کار منطقه از سیاست‌های قهرآمیز آمریکا در عراق و واکنش‌های مرتجعانه مذهبی و ناسیونالیستی نسبت به این سیاست‌ها، هراس دارند، نوعی بیانیه سیاسی توسط ایالات متحده یا بیانیه‌ای با مشارکت ایالات متحده در مورد ثبات منطقه‌ای، بسیار سودمند است (نوعی پیمان ثبات سیاسی در آسیای مرکزی ایجاد شود. به‌گونه‌ای که کشورهای محلی مطمئن شوند که سناریوهای «تغییر رژیم» در منطقه انجام نمی‌شود)؛

ـ آغاز سریع مشاوره‌های غیررسمی دوجانبه یا سه‌جانبه بین مسکو، واشنگتن و پکن در مورد مسائل امنیتی منطقه که پس از آن، گفت‌وگوهایی رسمی در مورد سیاست منطقه و مشکلات اقتصادی و نظامی آن انجام گیرد.

ایالات متحده با انجام عملیات نظامی در افغانستان در سال ۲۰۰۱، گامی دیگر به سوی سیاستی قاطع در سرزمین اصلی اوراسیا برداشت. به‌زعم ایالات متحده، کشورهای قدرتمند از منطقه (هند، پاکستان، چین و احتمالا حتی روسیه) به ارزیابی‌های هابزگونه از سیاست‌های خود پرداخته‌اند؛ ایالات متحده با ادامه اقدامات نظامی در منطقه در برابر قدرت‌های فوق واکنش نشان می‌دهد. قدرت‌های مذکور نیز به‌نوبهٔ خود اعلام داشته‌اند که در برابر فعالیت‌های استراتژیک ایالات متحده واکنش نشان می‌دهند. در نتیجه همهٔ این کشورها برای قدرت و شکوه نظامی بیشتر ارزش قائلند تا سیاست‌های صلح‌جویانه‌ای که کمتر مشهود است.

وقتی که در پیش زمینهٔ منافع سیاسی کشورهای منطقه، به دیپلماسی آسیایی واشنگتن بنگریم، متوجه می‌شویم که دیپلماسی مذکور ممکن است به برخوردهای جدید در منطقه یا همکاری چندجانبه منجر شود ـ این مسئله را می‌توان «معمای بوش» در سیاست خارجی ایالات متحده دانست.

ضمائم

ضمیمهٔ ۱: منابع سازمانی روسیه در منطقه

اعضا	توافقنامه
روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، بلاروس، ارمنستان	سازمان معاهدهٔ امنیت دسته‌جمعی (CDTO)
روسیه ـ چین، روسیه ـ قزاقستان	معاهدات دوجانبه
چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان	سازمان همکاری شانگ‌های (SCO)
روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، بلاروس	جامعه اقتصادی اوراسیا
قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، روسیه	همکاری آسیای مرکزی
روسیه، قزاقستان، اوکراین، بلاروس	فضای اقتصادی مشترک

ضمیمهٔ ۲: اولویت‌های امنیتی سه قدرت در آسیای مرکزی - شرقی

ایالات متحده	چین	روسیه
برنامه هسته‌ای کره شمالی	تایوان	(ترتیبات امنیتی چندجانبه) CDST
اتحاد با ژاپن و جمهوری کره (ROK)	سازمان همکاری شانگ‌های (SCO) (۶ کشور: چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان)	توسعه و انتقال انرژی در سیبری شرقی
تایوان	تأمین انرژی از غرب	سازمان همکاری شانگ‌های (SOC)
اطمینان دادن به پاکستان (مرتبط با اسلام)	کنترل جدایی‌طلبی (مرتبط با اسلام)	کنترل قاچاق مواد مخدر (مرتبط با اسلام)
حضور نظامی در آسیای مرکزی («قوس شمالی» تا «گرفتن» نقش روسیه)	کره غیرهسته‌ای	کره غیرهسته‌ای
افغانستان باثبات	افغانستان باثبات و بی‌طرف	افغانستان باثبات و بی‌طرف
گسترش (هسته‌ای) کنترل شده	گسترش (هسته‌ای) کنترل شده	گسترش (هسته‌ای) کنترل شده
تأمین انرژی و مسیرهای آن	تأمین انرژی و مسیرهای آن	مسیرهای انرژی
فراتر از یکجانبه‌گرایی؟	گفت‌وگوی امنیتی با ایالات متحده	گفت‌وگوی امنیتی با ایالات متحده

ضمیمهٔ ۳: منافع مشترک یا نزدیک سه قدرت

- جلوگیری از افراطگرایی مذهبی و کنترل آن
- جلوگیری از قاچاق مواد مخدر
- توقف هسته‌ای شدن کره
- تسهیل آشتی افغانستان ـ پاکستان
- حضور آمریکا در ژاپن
- تحمیل قواعدی در مورد رفتار هسته‌ای مسئولانه هند و پاکستان
- شرکت دادن کشورهای کوچک‌تر در گفت‌وگو و همکاری چندجانبه

ضمیمهٔ ۴: منابع بی‌ثباتی

- کره شمالی
- هسته افغانستان ـ پاکستان (سناریوی عراق)
- سوءتفاهم چین ـ ایالات متحده در مورد تایوان
- یکجانبه‌گرایی ایالات متحده (حضور نظامی بدون مذاکره و گفت‌وگوی قبلی)
- رقابت هند ـ پاکستان
- مناقشات داخلی در کشورهای آسیایی (این مسئله هم‌اکنون به تعویق افتاده است)

پی‌نوشت‌ها

1. Ruzikulova, Saiora. 2004. Ministr oborony SSHA vstrechayetsya s prezidentom Uzbekistana (U.S. Secretary of defense meets with the president of Uzbekistan). *Tribune-UZ,* February 24. http://www.tribune-uz.info/politics/?id1=519
2. The first Post-Soviet comprehensive version of international relations in Central Asia was published in Russian in 2003. See: Bogaturov, Alexei, ed. 2003. *Sistemnaya istoriya mezhdunaridnylh otnoshenii v chetyrekh tomakh.* (Systemic history of international relations in four volumes). Vol. 3, 1945-2003.
3. Herberg, Michael and Joseph Fergusson. 2004. Energy security in Asia. *The Wall Street Journal,* March 22
4. Jardley, Jim. 2004. China's economic engine needs power (lot of it). *The New York Times,* March 14.
5. See: Skorniakova, Anna. 2004. Neft v Kitai poidet po relsam (Oil to China will go by rail-road).*Nezavisimaya gazeta,* March 29, p.1
6. Legvold, Robert. 2002. All the Way: Crafting a U.S.-Russian Alliance. *National Interest* 1(15). http://www.inthenationalinterest.com/Articles/Vol1Issue15/Vol1Issue15Legvold.html
7. Compare: Kagan, Robert. 2003. *Of paradise and*

power. America and Europe in the new world order.New York: Alfred Knopf

8. Berman, Ilan. 2003. In Central Asia, dreams of a new caliphate. *Eurasia Security Watch*, # 11, December 23. http://www.afpc.org/esw/esw11.shtml
9. See the interview by the Deputy Minister of Foreign Affairs of Russia Vyacheslav Trubnikov in *Nezavisimaya gazeta* (May 12, 2004). A more elaborated view on Russia's troops in Tajikistan was developed in the interview of Russia's Ambassador to Tajikistan Maxim Peshkov. See: *Dipkur'er* NG. May 31, 2004. http://www.ng.ru/courier/2004-05-31/10_tajikistan.html. See also: Zaitsev, Andrei and Georgi Ilichev. 2004. V Tajikistane poyavitsya rossiiskaya voyennaya baza (Russian military base finally would appear in Tajikistan). *Izvestia*, June 5
10. Impacts of the Iraq war on the situation in Central Asia are discussed in: Wishnik, Elizabeth. 2004. *Strategic consequences of the Iraq war: U.S. security interests in Central Asia reassessed.* Carliste:
Strategic Studies *Institute*
11. *Haas, Michael. 1989. The Asian way to peace. A story of regional cooperation. New York: Praeger.*
12. Bogaturov, Alexei. 1997. *Velikiye derzhavy na Tikhom okeane. 1945-1995.* (Great powers in the Pacific. History and theory of international relations in Eastern Asia after the Second World War. 1945-1995).Moscow: Suita. See also: Ikenberry, John and Michael Mastanduno, eds. 2003. *International relations*
theory and the Asia-Pacific. New York: Columbia University Press.
13. Sanger, David and William Broad. 2004. From rogue nuclear programs, web of trails leads to Pakistan. *The New York Times, January 4.*
14. Golunov, Sergei and Leonid Vardomsky, eds. 2002. *Transparent frontier: security and cooperation in the belt of Russia's new frontier regions*

(Prozrachnyye granitsy. Bezopasnost i sotrudnichestvo v poyase novykh *pogranichnykh*